###### 28

###### azad

###### دانشگاه آزاد اسلامي

###### واحد تهران مرکز

**موضوع:**

**رنگ، طول موج های رنگ ها و تاثير روانی آن بر بيننده**

**استاد راهنما:**

**دانشجو:**

فهرست مطالب

**عنوان**

چكيده

مقدمه

1-آناتوموفيزيولوژي چشم انسان

2-نور و رنگ

الف-طيف مرئي و طول موجها

ب-شاخص هاي اصلي رنگ

ج-انواع نور رنگها

3-دماي رنگ و باز سازي رنگ

4-فيلترهاي خاص عكاسي رنگي

5-ادراك رنگ و انواع كنتراست رنگ

6-تاثيرات رواني رنگ

7-حضور نمادين رنگ

8-نقش رنگ در تركيب بندي

9-تاثيرات متفاوت رنگ در اقوام و ملل مختلف

10-نتيجه گيري

11-منابع

**چكيده :**

همان گونه كه از عنوان پايان نامه پيداست، تحقيق د ر مقوله رنگ و تاثير آن بر بيننده هدف كلي پايان نامه است. در اين راستا در بخش هاي نخستين سعي بر اين بوده است كه تعريفي علمي از رنگ و نور ، انواع نور – رنگها ، شرح مختصري درباره دماي رنگ، بازسازي رنگ در امولسيونهاي مختلف و فيلترهايي كه در عكاسي به شيوه رنگي به كار مي‌روند، بيان شوند.

ادراك رنگ و تاثيرات رواني چند رنگ در ادامه مورد بررسي قرار مي‌گيرند همچنين به جنبه‌هاي نمادين رنگ پرداخته مي‌شود. چگونگي بهره گيري از رنگ و تاثير آن در تركيب بندي نيز از مقولات مورد بحث مي‌باشد و در پايان به تاثير رنگ بر اقوام و ملل مختلف پرداخته مي‌شود و در بخش هاي مختلف پايان نامه نگاهي به عكس‌هايي از «ارنست هاس» به عنوان نمونه‌هايي از عكسهاي موفق رنگي به صورت الگوهايي براي راهنمايي عكاسان تازه كار در جهت خلق آثار ارزشمند، مطرح مي‌شود.

**مقدمه**

ابداع عكاسي اين امكان را فراهم ساخت كه اشياء، اماكن، مناظر و حتي آدم هاي عادي گرداگرد ما بتوانند نقشي نمادين اجرا نمايند و در مسير ذهني معنا آفريني و محتوايابي تاثير روشني بر جاي گذارند. ديدن اين موضوعات عادي طبيعي با چشم هر چند ممكن است احساس برانگيز باشد يا حتي ياد آور خاطره‌اي باشد اما كمتر مي‌تواند نمادين، معني ساز يا محتوا آفرين بوده، ذهن را به حقيقتي وراي خود موضوع سوق دهد مگر آن كه چشمي كه مي‌بيند، چشم حقيقت بين عارفي باشد. اين در حالي است كه اگر همين اشياء،‌مناظر و موضوعات را اشكال و خصوصيات بصري متفاوتشان در قاب عكسي حضور يابند از مرتبه فرديت خود بالاتر رفته، حكم نمونه نوعي (نمونه عام) پيدا مي كنند. يك درخت پيش از آن كه در قاب دوربين قرار گيرد، درخت معيني است كه در جاي معيني روييده است اما با قرار گرفتن در عكس نمونه عام تمام درختان مشابه شده، باز آفرين معناي كلي درخت خواهد بود. بدين ترتيب وقتي يك شيء در عكسي حضور مي‌يابد، اعتباري بيش از فرديت خود مي‌يابد و هم از اين رو مي تواند به شكلي خاص‌تر اثر گذارد و در كنار آن قوي‌تر نماد سازي كند يا ژرف‌تر معنا آفريني نمايد. بي جهت نيست كه ديدن جهان و پديده‌هاي آن در عكس نه تنها تكراري و كسل كننده نيست بلكه در اين مهماني جديد چشم‌ها «ديدن» حقايقي بر بيننده عكس آشكار مي شود كه كمتر از رويت واقعي و طبيعي جهان با چشم حاصل مي‌شود. پس عكاسي نوعي از ديدن است كه نسبت به ديدن عادي نقش ذهن در آن فعالتر است. اين تفاوت در دو نوع ديدن در اوايل تاريخ عكاسي محسوس تر بود، زماني كه همه عكس ها سياه و سفيد بودند. عكاسي سياه و سفيد با باز ترجمه رنگها به مقادير و درجات متفاوت تيرگي و روشني، جهاني متفاوت از جهان واقعي رنگي پديد آورد كه به شدت متفاوت از تمام تجربه‌هاي بصري انسان پيش از ابداع عكاسي بود. نبود رنگ و ساز و كار انتزاعي تصاوير سياه و سفيد فرآيند معنا‌آفريني اشياء و موضوعات عادي قرار گرفته در عكس را تشديد مي‌نمود. عكس يك درخت، نه تنها نمونه عام تمام درختان محسوب مي‌‌شد بلكه از سوي ديگر بي تشابه به تمام درختان نيز مي‌نمود: درخت سياه و سفيد. اين تجربه متفاوت جديد ما را دعوت مي كرد كه يكبار بدون حضور رنگ به ساير خصوصيات گرافيكي پديده‌ها نظير فرم، شكل، بافت، تضاد و … متمركز شويم. هر تجربه جديد متفاوتي معمولا در اولين گام به حيرت و سپس به دريافت يعني به درک معنا منجر مي‌شود و عکاسي سياه و سفيد چنين سلوكي را در عرصه هنر براي مخاطبين به دنبال داشت و هم از اين روست كه هنوز علي رغم اينكه سالها از تولد عكاسي رنگي مي‌گذرد بسياري عكاسي سياه و سفيد را مؤثرتر و هنري‌تر مي‌دانند اما چه دلايلي بر اين نظر مي‌تواند برشمرد:

رنگ، انرژي فوق العاده حضور خود را چنان به تصوير مي‌افزايد كه ممكن است نظام همنشيني خطوط و اشكال و بافتها را بر هم زند. پيراهن سرخي بر تن دختركي چنان حضور خود را فرياد مي‌زند كه چشم ها را از چهره يا هر موضوع ديگري به خود معطوف مي‌سازد. در عكس سياه و سفيد، درجات و مقادير مختلف سياهي و سفيدي همنشيني آرامتري در كنار هم دارند، هر چند حضورشان به بودن يكديگر قوت مي‌بخشد، هر چند حضور همديگر را به واسطه قانون اضداد معني مي‌كنند و هر چند تعارض و تضاد و تبايني را حاصل مي‌كنند اما در هر حال اين همنشيني متين‌تر از همنشيني رنگهاست. كنار هم قرار گيري رنگها با جنجال بيشتري همراه است و انرژي بصري فوق العاده‌اي را در متن تصوير آزاد مي‌كنند. اين انرژي گاه ممكن است فرآيند مواجهه و ادراك اثر را مختل نمايد. يك عكس سياه و سفيد از چهره زني زيباروي در نبود رنگ فرصت تمركز بر تناسب آرام خطوط و زيباي فرم هاي موجود در چهره را فراهم مي‌سازد حال آن كه رنگهاي مشاطه گونه، زيبايي كمتر موقري را فرياد مي‌زند و به جاي آن كه زيبايي را بنماياند، آن را پنهان مي دارد.

به همين دلايل است كه بسياري از عكاسان از پيدايش عكاسي رنگي ناخشنود بودند و رنگ را مانع از ارتباط كامل مخاطب وعكس مي دانستند اما به زودي ثابت شد كه اين انرژي بي‌دريغ اگر به درستي سازمان يابد خود مي‌تواند بيش از هرعامل گرافيكي ديگري نمادين باشد يا معنايي را آفرينش نمايد و عكاسي رنگي هر چند جهاني شبيه‌تر (نسبت به عكاسي سياه و سفيد) به جهان واقعي در مقابل چشمان ما مي نهد اما دريافت رنگ كاملا متفاوت از دريافت رنگ در جهان واقعي صورت مي‌پذيرد و هم از اين روست كه با شدتي بيشتر مي‌تواند تاثير داشته باشد، دقيقتر مي‌تواند نماد چيزي باشد و جدي‌تر مي تواند معنايي خلق كند. حقيقت آن است كه خصوصيات چشم و ذهن ما باعث مي‌شوند كه تاثير پذيري ما از رنگ چه در زندگي عادي و چه به هنگام ديدن عكس شديد باشد. به ياد آوريم كه در زندگي، رنگ بيش از فرم يا شكل ما را بر مي‌انگيزاند. به هنگام غروب، بيش از آن كه از فرم خورشيد يا شكل افق يا حالت ابرها متاثر شويم، رنگ سرخ يا طلايي غروب در خاطرمان مي‌ماند و از اين روست كه در بيان ادبي،‌غروب را اغلب با صفات مربوط به رنگ همراه مي‌سازند تا صفات مربوط به شكل و فرم و … مثلا مي گويند غروب طلايي يا غروب سرخ خونبار، عاشق سراپاچشم، پيش از آن كه شكل و بافت و فرم پيراهن معشوق را به چشم ببينيد، رنگ جامه او را مي‌شوراند. به ياد آوريم كه در زندگي ، وقتي فاصله رويت زياد مي‌شود بخش عمده‌اي از اطلاعاتي كه چشم و ذهن ما دريافت مي‌كند، رنگ است و فرم كلي موضوع است و بدين ترتيب ساير شاخصه‌هاي ظاهري موضوعات نظير شكل دقيق ، جزئيات و بافت پنهان مي‌مانند. به ياد آوريم روان ما بيش از هر شاخصه‌اي از رنگ متاثر مي‌شود و وجود شاخه‌اي در روانشناسي به نام روانشناسي رنگ نشاني از اين تاثير پذيري ويژه است. در نهايت مي‌‌توان گفت كه رنگ هم در زندگي و هم در عكس (به شكلي ويژه) حضور جلوه گرتر از ساير ويژگيهاي پديده‌ها دارد و از اين رو عكاسي رنگي نيازمند دانش و وسواس ويژه‌اي است. بخشي از اين دقت نظرهاي لازم الاجرا به شرح زير هستند:

الف:در نظر داشته باشيم كه يك نماي واحد را براي عكس سياه و سفيد و عكس رنگي به دو شيوه متفاوت بايد تركيب بندي كنيم.

ب:باز ترجمه دقيق يا تغير يافته رنگهاي يك صحنه دو عكس متفاوت از آن صحنه با دو تاثير مختلف را به دست مي‌دهد.

ج:ورود هر رنگ به قاب به معناي حضور پر توان احساسي خاص، زايش پر جنجال نمادي ويژه يا آشكاري پيداي معنايي منحصر به خود است در نتيجه هر چه متعددتر و متضادتر در پهنه قاب قرار گيرند كنترل تاثير عاطفي آنها و تداعي معناي حاصل از حضورشان دشوارتر و احتمال خطاي در آن بيشتر خواهد بود.

به طريق خلاصه مي‌توان گفت كه شناخت تاثيرات عاطفي رنگها، تعبيرات نمادين آنها و نكات كامپوزيشنال در بكارگيري آنها براي عكاسي ضروري است. اين پايان نامه در راه شناخت همين موارد گام نهاده است.